

تلنگری به ذهن کودک

انسیه موسویان



عنوان کتاب: از این طرف لطفاً فقط هیس
شاعر: ناصر کشاورز
تصویرگر: محمدعلی بنی‌اسدی
ناشر: به نشر
نوبت چاپ: چاپ اول: ۱۳۸۳
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۴۰ صفحه
بها: ۶۵۰ تومان

بسیار ساده و عادی دستمایه شاعر شده است تا لحظه‌های شاعرانه‌ای را در هر یک از این حوادث ساده کشف و در قالب شعری زیبا ثبت کند. در این کتاب ۱۴ شعر می‌خوانیم که همگی در قالب چارپاره سروده شده‌اند. در هر یک از این سروده‌ها، شاعر مخاطب را به یکی از پدیده‌های محیط اطراف توجه می‌دهد.

در شعر اول، یک سیب‌زمینی که در کوچه زیر پای مردم افتاده است و به این سو و آن سو قل می‌خورد، توجه شاعر را جلب می‌کند و او از این که مردم نسبت به آشنای سفره‌های‌شان بی‌اعتنا و غریبه هستند، رنج می‌کشد.

شعر «سیب‌زمینی» به ظاهر شعری ساده است، اما اگر با نگاهی دقیق‌تر به آن بنگریم، خواهیم دید که شاعر قصد دارد در قالب بیان همین اتفاق ساده، ارزش و اهمیت آفریده‌های خداوند را به مخاطب گوشزد کند. همان‌گونه که در آیات و روایات و احادیث بسیاری، انسان به تفکر و اندیشیدن در خلقت فرا خوانده شده است، شاعر هم این نگاه خداشناسانه را به شکلی غیرمستقیم و ساده، به مخاطب منتقل می‌کند. گاهی شاعر ضمن توصیف یکی از پدیده‌های طبیعی، در ذهن مخاطب، یک پرسش ایجاد می‌کند و ذهن جست و جوگر او را به تفکر

شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین تفاوت شاعر با یک انسان معمولی، این است که شاعر از کنار مسائل عادی روزمره و حوادث و اشیای پیرامونش بی‌تفاوت نمی‌گذرد. نگاه انسان معمولی پس از زمانی کوتاه، به همه چیز عادت می‌کند و به قول سپهری: «غبار عادت پیوسته در مسیر تماشا» می‌اوست. اما شاعر همان کسی است که همه چیز را «جوهر دیگر» می‌بیند. شاعر غبار عادت را از چشمان تماشا می‌تکاند و زوایای تازه و پنهان مانده‌ای از اشیا و محیط پیرامون را کشف و آشکار می‌کند و دریچه‌های تازه‌ای را در مقابل دیدگاه مخاطب می‌گشاید.

این رسالت برای شاعر کودک و نوجوان، از اهمیت و ارزش بیشتری برخوردار است؛ چرا که کودک پیوسته در حال کشف و جست و جوی پدیده‌های تازه جهان اطراف است.

روح جست و جوگر کودک، عطشی سیری ناپذیر برای شناخت، دانستن و کشف رازهای هستی دارد و شاعر این شناخت را در پوششی از واژه‌ها و تصاویر هنرمندانه و با زبانی شاعرانه، در اختیار قرار می‌دهد. به همین دلیل است که شاعر کودک، مشکلی برای یافتن موضوع شعر ندارد. برای کودک هر چیز ساده می‌تواند موضوع شعر قرار بگیرد. هم چنان که در کتاب «از این طرف لطفاً فقط هیس»، اتفاق‌های

روح جست و جوگر کودک، عطشی سیری ناپذیر برای شناخت،
دانستن و کشف رازهای هستی دارد و شاعر این شناخت را در پوششی از واژه‌ها
و تصاویر هنرمندانه و با زبانی شاعرانه،
در اختیار قرار می‌دهد.

وا می‌دارد:
کنار ساحلم من
نگاهم رو به دریاست
می‌آید موجی از دور
چقدر این موج زیباست

بین نزدیک‌تر شد
خودش را زد به ساحل
به آرامی فرو رفت
میان ماسه و گل

(شعر موج‌ها، ص ۷)

موج‌ها همیشه در رفت و آمد و تکاپو هستند، می‌آیند، می‌روند، متولد
می‌شوند و می‌میرند. به راستی:
چرا او نیست دیگر؟
چرا گم شد؟ کجا رفت؟
در این فکرم که این موج
چرا آمد چرا رفت!

عجب یک موج دیگر
رسید او هم به ساحل
چه می‌خواهند این‌ها
میان ماسه و گل!؟

(شعر موج‌ها، ص ۷)

پاسخ این سؤال را شاعر نمی‌دهد. او فقط تلنگری به ذهن کودک
می‌زند تا بیندیشد و تأمل کند و احیاناً به کشف پاسخی برای این سؤال
برسد.

«رنگ‌ها» که در زندگی کودک نقش و جایگاه ویژه‌ای دارند،
بهانه‌ای می‌شود برای سرودن شعری دیگر. در شعر «رنگ‌ها»، شاعر
نگاه کودک را از سطح رنگ‌هایی که می‌بیند، فراتر می‌برد و به عمق
آن توجه می‌دهد. به اعتقاد او باید رنگ‌ها را صدا کرد تا بتوان به کشف
رازهای پنهان در آن‌ها رسید. رنگ‌های به ظاهر ساده، خیلی «عجیب»
و «مرموز» هستند:

با نگاه ساده قطعاً
راز آن‌ها ناپدید است

ممکن است اول بگویی:
«این که دیوار سفید است»

نه دوباره خیره‌تر شو
دقت را بیشتر کن
با نگاهی تیز و تازه
سطح را زیر و زبر کن

ناگهان آبی و قرمز
یا بنفش و سبز یا زرد
می‌شوند از دور پیدا
باید آن‌ها را صدا کرد

من گمانم خواب هستند
رنگ‌های روی دیوار
با نگاهی چون نوازش
می‌شوند آهسته بیدار

(شعر رنگ‌ها، ص ۲۱)

در شعر «صدای ماه»، یک بار دیگر شاعر به ذهن مخاطب تلنگر
می‌زند تا صداهایی را که در اثر غفلت و بی‌توجهی نمی‌شنود، بار دیگر
گوش کند. او با برجسته کردن این صداها، در قالب بیانی پارادوکسی
(شنیدن سکوت)، کودک را دعوت به شنیدن دوباره می‌کند:

صدای رشد برگ‌هاست
میان خواب یک گیاه
صدای سایه روی برف
شبی به زیر نور ماه...

(صدای ماه، ص ۲۸)

اصولاً چون کودکان و نوجوانان ذاتاً به قصه علاقه‌مند هستند،
شعرهای روایی را هم دوست دارند. در این گونه سروده‌ها، عناصری
از داستان مثل حادثه و روایت، در کنار عناصر شعری مثل وزن و قافیه
و خیال و ... قرار می‌گیرند. شعرهای روایی از یک حادثه ساده شروع
می‌شوند، در نقطه‌ای به اوج می‌رسند و سپس با یک پیام یا نتیجه به
شکل غیرمستقیم، پایان می‌یابند.
مانند شعر «آبدار و زرد و شیرین» که با چپ شدن وانت و ریختن
نارنگی‌ها شروع می‌شود. در ادامه، نارنگی لب به سخن باز می‌کند و قصه
زندگی و درد دلش را برای مرد بازگو می‌کند.

هم‌چنین، شعر «شب ماه را بیدار می‌کرد» که نمونه بسیار خوب و
موفقی برای شعر روایی در این مجموعه است. در این شعر که با توصیف
زمان و مکان آغاز می‌شود، شاعر، مفاهیم عظیمی مثل مرگ و زندگی

در شعر «رنگ‌ها»، شاعر نگاه کودک را از سطح رنگ‌هایی که می‌بیند، فراتر می‌برد و به عمق آن توجه می‌دهد. به اعتقاد او باید رنگ‌ها را صدا کرد تا بتوان به کشف رازهای پنهان در آن‌ها رسید.

را به تصویر می‌کشد:

تو با یک پای چوبی
سرپایی همیشه
ولی در خاک داری
هزار انگشت ریشه

تنگ غروب تو صحرا
چوپان خسته آمد از راه
با گوسفندان و سگی که
فریاد می‌زد گاه و بیگاه ...

(شعر شب ماه را بیدار می‌کرد، ص ۳۰)

تو یک پاداری اما
همیشه استواری
به جای پای دوم
هزاران دست داری

گر گرفتن شعله آتش، در حقیقت کنایه‌ای است به زندگی و گرمای آن که شاعر با فضاسازی بسیار خوب و شاعرانه، ذهن مخاطب را به سمت آن هدایت می‌کند:

تو با این دست‌هایت
فقط می‌بخشی و بس

آن گاه رقص نرم شعله
با خستگی‌هایی که می‌سوخند
چشمه درون آب کتری
جنیبد از جا و بر افروخت

چشمان سگ خیره بر آتش
آرام شد در حیرت خویش
آن بوته آتش شد سراپا
تا بره‌ای را زاد یک میش

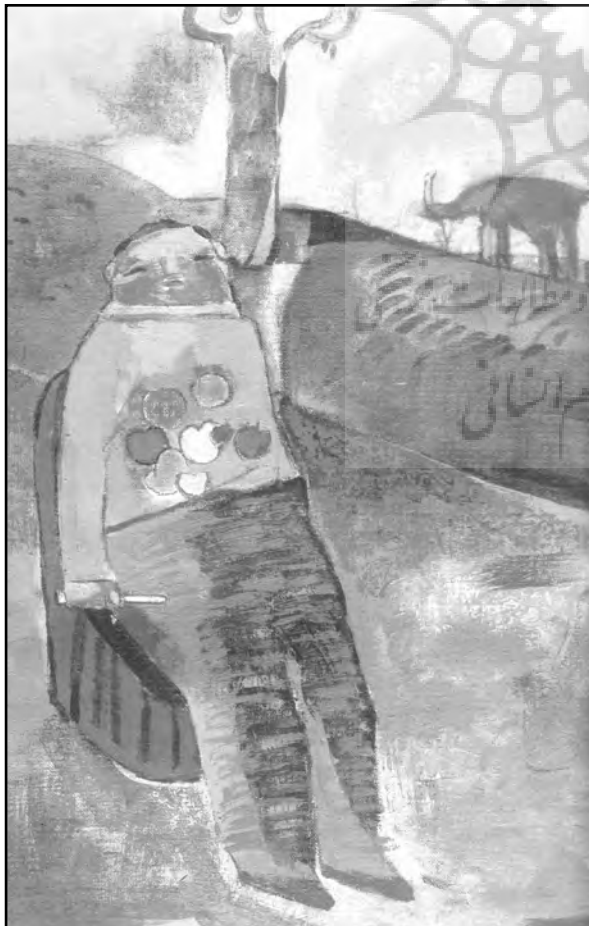
(شب ماه را بیدار می‌کرد، ص ۳۲)

در بند پایانی توصیفی که شاعر می‌آورد (خاکستر سرد - خوابیدن خورشید پشت کوه‌ها)، کنایه‌ای است به مرگ و دور مرگ و زندگی که تا همیشه در جریان است. یک زندگی می‌میرد، یک زندگی دیگر زاده می‌شود:

چوپان ته چایی که نوشید
پاشید بر خاکستر سرد
خورشید پشت کوه خوابید
شب ماه را بیدار می‌کرد

(شب ماه را بیدار می‌کرد، ص ۳۲)

ناصر کشاورز در کتاب «از این طرف لطفاً فقط هیس» بدون آن که دچار شعارزدگی و مستقیم‌گویی شود، مفاهیم و صفات ارزشمندی مانند ایثار، بخشش، فداکاری، قناعت و... را به مخاطب می‌آموزد. به عنوان مثال، در شعر «درخت سیب» که بی‌درنگ داستان معروف «درخت بخشنده» «سیلوراستاین» را به ذهن می‌آورد، شاعر با درخت سیب گفت‌وگو می‌کند:



گاهی شاعر ضمن توصیف یکی از پدیده‌های طبیعی، در ذهن مخاطب، یک پرسش ایجاد می‌کند و ذهن جست و جوگر او را به تفکر وا می‌دارد

حسودی می‌کنم من
به این عشق مقدس!

(درخت سیب، ص ۲۵)
و یا در شعر «اسکلت ماهی»، شاعر ماجرای یک ماهی عاشق را بیان می‌کند که جان و تن و هستی خود را به دریا و یا خرچنگ‌ها و صدف‌ها می‌بخشد و از باقی مانده وجودش، یعنی همان اسکلت، شانه‌ای مهیا می‌کند و به دریا هدیه می‌دهد:

فریاد برآورده
آن اسکلت ماهی
ای عشق من ای دریا!
یک شانه نمی‌خواهی؟

(اسکلت ماهی، ۱۴)
در این شعر حس فداکاری، عشق و ایثار به زبانی ساده و شاعرانه بیان شده است.

□ □ □

از میان آرایه‌های ادبی، کشاورز در سروده‌های این مجموعه، از حس آمیزی، تشخیص، تضاد و تشبیه به نحو احسن استفاده کرده است. به عنوان مثال، در بیت دوم این بند، تضاد میان کلمات «آشنا و غریب»:

مردم همه سرگرم و غافل
از سرنوشت تلخ سپیند
با آشنای سفره‌هاشان
بی‌اعتنا؛ سرد و غریبند

(سیب زمینی، ص ۴)
تشخیص در شعرهای «ای دریغ از لبخند» و «درخت سیب» به کار رفته و در این دو شعر، شاعر به سیب و درخت شخصیت انسانی بخشیده است. در شعر «ای دریغ از لبخند» می‌خوانیم:

داشت با چاقویی
پوستم را می‌کند
بی تفاوت بی‌حس
ای دریغ از لبخند ...

(ص ۱۰)
نکته جالب درباره این شعر آن است که با بیانی معماگونه رو به رو هستیم. یعنی از ابتدا مشخص نیست که چه کسی صحبت می‌کند و مخاطب در ادامه شعر، متوجه می‌شود که این «سیب» است:

روز و شب بر شاخه
آرزویم این بود:
سیب خوبی باشم

هی سرم پایین بود

(ص ۱۰)
در این بیت نیز شاعر از هنر «ایهام» سود جسته است. آن بوته خشک و خسته اما سرشار شد از آتش و دود انگار چندین سال خاموش در انتظار سوختن بود

(شب ماه را بیدار می‌کرد، ص ۳۰)
که کلمه «خاموش»، هم معنای سکوت و هم معنای خاموشی شعله آتش را به ذهن می‌رساند. تشبیهات مورد استفاده شاعر نیز نو و تازه‌اند.
حسی ظریف و ترد دارم
توی دلم امشب دوباره
مانندبوی کاهگل یا
نوری خنک از یک ستاره

تشبیه حس به «بوی کاهگل» و «نور خنک از یک ستاره»، ضمن این که در «نور خنک» نیز یک بیان حس آمیز به کار رفته است. همان‌گونه که در ابتدا اشاره شد، زبان شاعر در این شعرها، زبانی ساده و یکدست و قابل فهم برای گروه سنی «ج» است؛ به گونه‌ای که گاه انگار شاعر در مقابل مخاطب نشست است و با او صحبت می‌کند. البته یکی دو مورد کم دقتی، به سادگی و یکدستی زبان لطمه زده است. به عنوان مثال، در این بند:

در بهترین جای دل من
یک گوشه پنهان است این حس
در قصر دل چون شاهزاده
غمگین و زندان است این حس

(از این طرف لطفاً... ص ۱۶)
در بیت دوم، شاعر به ضرورت قافیه، به ناگزیر به جای صفت، اسم به کار برده است:

زندان به جای زندانی
و یا کاربرد کلمه «غریزی» در این بیت که شاید درک مفهومی اندکی برای گروه سنی «ج» دشوار باشد، به صمیمیت و یکدستی زبان شعر اندکی لطمه زده است:

این دل بی صبر معمولاً کمی
زودتر از من به چیزی می‌رسد
می‌شود بی‌تاب و می‌گوید: بجنب!
او به هر چیزی غریزی می‌رسد

(آهسته‌تر باید قدم زد، ص ۳۶)